



نور فلسفه بر سیاست و آزادی

مناسک و مراسم همیشه خوب است. برای روز جهانی فلسفه نیز باید مراسم و مناسکی باشد، اما مراسم و مناسک دو وجه دارد؛ هم وجه تذکر در آن هست و هم وجه پوشاندن. گاهی خود مراسم و مناسک جنبه اصل پیدا می‌کند و اصل قضیه فراموش می‌شود؛ یعنی مراسم و مناسک اصل را می‌پوشاند و در جامعه ما که پر از مراسم و مناسک است، در واقع کم‌کاری‌ها و ناتوانی‌های ما توجیه می‌شود. باید توجه داشت که این مراسم و مناسک مهم هستند و جامعه بشری بدون مراسم و مناسک نیست، اما باید به ما تذکر دهد که غایت و هدف نیست.

در مورد آزاداندیشی حرفی نمی‌زنم، البته می‌خواستم حرف بزنم، اما فرصت اندک است. اصلاً فلسفه و آزادی، باهم نسبتی دارند که گرچه مشهور است، اما باید تبیین کرد که عبارت «فلسفه، آزادی است» به چه معنا است و ما چه رابطه‌ای با فلسفه داریم؟ با فلسفه چه می‌کنیم و فلسفه با ما چه می‌کند؟ ما به این موضوع کمتر فکر می‌کنیم. از این رو، سوال را رو راست‌تر مطرح می‌کنم که فلسفه به چه کاری می‌آید؟ فلسفه معروف است که به کار نمی‌آید و ارسطو گفت المهیات اشرف علوم است، زیرا بی‌سودترین علوم است و فلسضشفه بی‌سود است، اما این جمله یعنی این علوم بیهوده است؟ اگر بیهوده است، چرا باید به آن پردازیم؟ خود ارسطو چرا به اشرف علوم پرداخته است؟ آیا بی‌سودترین است؟

ارسطو شاگرد افلاطون است و او یک مطلبی گفته که در مورد ماهیت فلسفه است و متأسفانه ما رسمیمان این است که از دو شأن فلسفه شأنی را اختیار می‌کنیم که بی‌سود یا کم‌سود است. افلاطون عقل را دو عقل می‌داند که البته این غیر از آن است که مولا علی (ع) فرمود که اعتبار دیگری است. در

هر صورت افلاطون گفت عقل بسیط و عقل تفصیلی داریم. فلسفه یک یافت و تفصیل دارد. کتب فلسفه نیز همه تفصیل یافت فیلسوف است. اگر کتب فلسفه متفاوت است، به همین دلیل است و کم و بیش، با اینکه افرادی همزمان هستند، یافت‌های متفاوتی داشته‌اند.

ما که دانشجو هستیم و اولی را نمی‌خوانیم. اولی قابل انتقال نیست و ارسطو می‌گوید، مدعی هستید که فلسفه آموخته‌اید، اما فلسفه را نمی‌شود آموخت، مگر آنکه اتصالی بی‌تکلف، بین ارواح برقرار شود و آن وقت امکان انتقال فلسفه وجود دارد و اما فلسفه تعلیم نمی‌شود. مرادش این بود که فلان کتاب را نمی‌شود خواند، بلکه می‌گفت باطن را نمی‌شود انتقال داد.

در یک مجلسی به مناسبتی گفتم که مسائل امروز را نمی‌توانید از فارابی و ابن سینا و ملاصدرا پرسید. اما این یعنی من منکر اهمیت فکری اینها شده‌ام؟ من منکر اهمیت ملاصدرا و ... نیستم و دانشجوی فلسفه‌ای که منکر فلاسفه باشد، دارد فلسفه را انکار می‌کند. من در مورد فارابی، کتابی نوشته‌ام و در مورد ابن سینا و ... نیز مطالعاتی داشته‌ام. وقتی فلسفه فارابی را نگاه می‌کردم، می‌خواستم پشت قضیه فارابی را ببینم و به خیال خودم چیزهایی را فهمیدم و کسانی که خواندند و نقد کردند، به سعی من توجه نکردند. می‌خواستم ببینم که او چه می‌گوید. مشرب را از یونان گرفته، اما یونانی هم نیست. چیزی است که هم یونانی است و هم چیزی است که نمی‌شود اصلتش را منکر شد.

پس وقتی کسی می‌گوید مسائل امروز را نمی‌شود از ملاصدرا و ابن سینا پرسید، مقصودش چیست؟ ما می‌خواهیم برنامه‌ریزی آموزشی، ترافیک، بانک و مسائل اینچینی را داشته باشیم، اما آیا می‌شود این مسائل را از ابن سینا پرسید؟ مسائل روز را نمی‌شود از اینها پرسید، یعنی نمی‌شود مستقیماً از شفا استنباط کرد که امروز برای حل مسائل کشور چه باید بکنیم. پس باید چه بکنیم؟ چرا به اینها رجوع می‌کنیم؟ چرا فلسفه اسلامی می‌خوانیم؟

ما از فلاسفه علاوه بر اینکه مطالب را یاد می‌گیریم، باید رسم و راه تفکر را یاد بگیریم. مسائل فلسفه به جای خودش محفوظ است و اگر صرف مسائل باشد و من عالم به همه مسائل باشم، کارم به جایی نمی‌رسد.

اگر فلاسفه را می‌خوانیم، باید از این جهت باشد که از آنها تفصیل را یاد بگیریم و کسی که بخواهد به عقل بسیط پی ببرد، باید اجمال را یاد بگیرد. دانشجویان فلسفه تفصیل را می‌خوانند که به اجمال برسند. بنابراین مقصودم این نیست که از فلسفه اسلامی اعراض کنیم. من نیز گاهی مراجعه می‌کنم و می‌خوانم.

در بیرون از اروپا هیچ کشوری به فلسفه نپرداخته و فلسفه برای ایران است و در خراسان به آن توجه شده و به بغداد و ... رسیده است. این فلسفه چه اثری در تاریخ ما داشته است؟ در تمدن چه اثری

داشتند؟ قضیه یک مقدار دشوار است. اما در دوره جدید اینقدر دشوار نیست. در آن دوران نیز می‌گویم که فلسفه روشن‌نگر است و در دوره جدید پیدا است که علم و سیاست در پرتو هنر و فلسفه سیر کرده‌اند.

البته نگفتم از فلسفه برآمده‌اند یا نتیجه شده‌اند، می‌گویم که در پرتو هنر و فلسفه‌ای که در رنسانس ایجاد شد، علم و سیاست نیز رشد کرد تا به وضع اکنون رسیده است. این فلسفه را نمی‌شود گفت که اثری ندارد. اما این اثر چطور بوده است؟ برای ما آسان‌تر است که ببینیم از کتاب کانت چه می‌توان آموخت، اما مردم از کانت چیزی نمی‌توانند بیاموزند. کانت یک روشن‌نگری دارد که نور فلسفه بر سیاست و آزادی هم می‌افتد.

یعنی فلسفه افقی که فراروی انسان قرار گرفته را می‌بیند و نشان می‌دهد و به آن توجه می‌دهد. مردم فلسفه را از فلاسفه مستقیماً نمی‌آموزند، بلکه فلاسفه بنایی را می‌گذارند که منتشر می‌شود. وقتی صحبت از عقل جدید می‌شود، این عقل جدید اختصاص به دکارتر ندارد و مردم اروپا هم در آن شریک هستند. آنها که این تمدن را ساخته‌اند، شریک ساختن هستند و همه از عقل بهره دارند و بهره داشتند از عقل مددی است که فلاسفه می‌رسانند. ما عقل را از فلاسفه می‌گیریم نه اینکه برای آنها باشد. آنها زودتر از دیگران می‌یابند و چون می‌یابند اعلام می‌کنند و سری است که دیگران نیز از آن بهره‌مند می‌شوند. عقل یک بهره‌مندی است و فلاسفه بهره‌مندی بیشتری دارند و شاید آن را اعلام کنند.

بنابراین روز جهانی فلسفه باید ما را به این پرسش توجه دهد که چرا فلسفه؟ به فلسفه چه کار داریم؟ خیلی از مردم که می‌گویند فلسفه بیهوده است و البته همه اینها به فلسفه احترام می‌گذارند. اگر این پرسش را مطرح کنیم که رابطه ما با فلسفه چیست؟ خواندن آن را نیز یاد می‌گیریم. در عین حال، اگر همه مطالب کتب ابن سینا را یاد گرفتیم، فیلسوف نیستیم. باید پرسیم که آیا یاد گرفتن مطالب فلسفه کافی است؟ آیا سیستم ابن سینا و ملاصدرا و کانت و دکارتر را که بشناسیم، کافی است که بگوییم به باطن فلسفه و هر کدام از اینها راه برده‌ایم؟